به انگیزه ۲۴ مهر سالروز شهادت محمدحسن شریف قنوتی

پیکر شیخ را با جامه سرخ روحانیت دفن کردند

احمد محمدتبریزی

روزهـای آغازین جنگ برای همه شـوکه‌کننده بود. شـاید کمتر کسـی فکر می‌کـرد اخبار شـیطنت بعثی‌ها در لب مرز، آتش جنگی سراسری را روشـن کند. اما همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد و آخرین روز شـهریور، اولین روز جنگ تحمیلی شـد. مردم کـه هنوز از پیروزی نظام نوپای اسـلامی در جشـن بودند، از حمله عراقی‌ها غافلگیر شـدند. در موقعیتی چنین سخت و دشوار، مردان عمل، جسور و شـجاع خودشان را نشـان می‌دهند تا بعدها تاریخ به نیکی از آنها یاد کند. آنهـا که در زندگی جسـورتر و مرد عمل‌تر بودند، بـدون واهمه‌ای پای به میدان نبرد گذاشـتند تا بعدها شایسـتگی گرفتن بعضی القاب و عناوین را کسـب کنند. نامشـان برای همیشـه در دل تاریخ حک شـود و برای ابد صفحات تاریخی مزین به نامشان شود. ماجرای زندگی تا شهادت محمدحسن شـریف قنوتی هم به همین شکل است. عالمی با عمل کـه در اولیـن روزهای مقاومـت مردمی در جنـوب، وارد کارزار نبرد شـد تـا عنوان اولین شـهید روحانی دفاع مقدس را به نام خود کنـد. مردی که در مقاومـت ۳۵ روزه مردم خرمشـهر نقش بسـزایی در اتحاد و افزایش روحیه مردم شـهر ایفا کرد و «جوان» در ادامه نگاهی به تأثیر این مرد روحانی بزرگ دارد که در ۲۴ مهرماه سـال ۱۳۵۹ به شـهادت رسید.

نخستین در جنگ

شهید شـریف قنوتی نخسـتین‌های زیادی را به نام خود کرده اسـت. او نخسـتین روحانی مجروح و اسیر جنگ تحمیلی، نخستین روحانی شـهید دفاع مقدس، نخسـتین نماینده امام خمینی(ره) که در جنگ به شـهادت رسـید، نخستین فرمانده شـهید جنگ‌های چریکی و پارتیزانی، تشکیل‌دهنده گروه‌های مسلح به امر امام خمینی ـ رحمت‌الله علیه ـ در سال ۱۳۴۲، نخستین برگزارکننده تظاهرات در شهرستان بروجرد تـا جایی که بـه عنوان رهبـر انقلاب بروجرد معرفی شد، نخسـتین تشکیل‌دهنده ستاد پشتیبانی از جبهه‌های جنگ و حمایت از جنگ‌زدگان در بروجرد، نخستین ارسال‌کننده محموله‌هـای تدارکاتی از بروجـرد به مناطق جنگی به ویژه خرمشهر، نخستین گروه اعزامی از بروجرد به خرمشـهر جهت دفاع از شـهر و نخستین گروه مدافع در خرمشهر به نام «لشکر الله‌اکبر» اسـت که همـراه برادران ارتشـی و سپاهی به مدت ۳۵ روز مقاومت کردند.

شروع جنگ، اوج حماسه‌سازی این مرد شجاع و دلیر است. پیش از شروع جنگ و در زمان مبارزه با رژیم پهلوی، به او عنوان نـواب «ثانی» داده بودند. در یاری امام چنان ایستادگی کرد و پیروی نمود که می‌گفتند: شریف قنوتی در امام خمینی ذوب شده است. منبرهایش کوبنده و حماسی بود. با کمال شهامت و شجاعت در منبرهایش شاه را [ابن] مرجانه خطاب می‌کرد و به او یزید بن معاویه دوم می‌گفت.

جمع‌آوری کمک‌های مردمی

این همه شجاعت و دلیری همزمان با تجاوز ارتش بعث عراق به کمک نیروهای مردمی آمد. سرگرد عظیم عالی خانی از نیروهای حاضر در خرمشهر درباره نقش مؤثر و تأثیرگذار شریف قنوتی در اولین روزهای جنگ می‌گوید: «تلاش‌های شهید شریف قنوتی در اوایل انقلاب اسلامی در بیداری مردم سهم بسزایی داشـت. با تحریک و تهییج جوانان توسط ایشان، خون تازه‌ای در رگ‌های بچه‌ها دمیده می‌شد و به حرکت درمی‌آمدند و نتیجه‌اش هم این می‌شد که این شهید در همان روزهای اول جنگ اولین فرمانده گروهی شد که از بروجرد برای کمک‌رسانی به مردم محاصره شده خرمشهر، عازم شده بود.»

ایـن روحانی والامقـام در اوایل جنگ، سـتاد پشـتیبانی جنگ را در بروجرد تشکیل دادند و عوامل نیروی هوایی ارتش شـهر بروجرد دور شـریف قنوتی گرد آمدند. دو، سـه روز بعد از شروع جنگ تحمیلی، بسیاری از جنگ‌زده‌ها به بروجرد آمده بودند. شهید آنها را در مدارس و فاطمیه جای داد. در سخنرانی‌هایش در مسجد امام خمینی می‌گفت: «اینها جنگ‌زده‌اند. خانه و زندگی‌شـان را از دسـت داده‌اند. با زن و بچه آمده‌اند، به آنها جا بدهید و آنها را کمک کنید.»

وقتـی جنگ‌زده‌ها می‌آمدند، آنهـا را می‌برد و اسکان می‌داد. برایشان لباس و غذا و رختخواب تهیه می‌کرد. خودش کیسه به دست می‌گرفت و برای آنها کمـک مالی جمـع‌آوری می‌کرد. زیرزمین مسـجد امام بروجرد را پـر کرده بود از وسـایل و لوازم برای جنگ‌زده‌هـا. یک بار با تعدادی از جوانان و نیروهای مردمی حدود ۱۸ کامیون کمک مردمی به جبهه‌های خرمشهر برده بود. آن موقع بسیج تشکیل نشده بود و او جوان‌ها را از جمله پسـرهایش را به خرمشهر فرستاده بود.

جنگ با صدامیان

حاج محمدرضا روشـن‌بین از اعضای سـابق سپاه بروجرد، ماجرای رفتن‌شان به همراه شیخ شجاع شهر به خرمشهر را چنین روایت می‌کند: «دو روز بعـد از شـروع جنگ، از طرف سـپاه پاسـداران انقلاب اسـلامی بروجـرد همراه با ۶۰ نفر از نیروهای مردمی و سـپاهی با سلاح و مهمات مأمور شدیم که در خدمت شیخ شریف قنوتی به خرمشهر برویم. شیخ شریف طی دو روز تلاش، کاروانی از مایحتاج رزمندگان آماده کرده بود. کاروان در مقابل مسجد امام خمینی آماده حرکت بود، مردم بروجرد هم برای بدرقه این کاروان‌ها جمع شده بودند. در همین لحظه آمدند و به حاج آقا گفتند: «آقا! محمد مسعود، آقازاده شما، سـخت مریض است.» آقا گفت: «خب من چـه کار کنم. اگر خـدا بخواهد خوب می‌شـود. فعلاً امر مهم‌تری به عهده‌ام گذاشته شده و آن همانا جنگ در راه خدا و جنگ با کفار و صدام و صدامیان است. من الان عازم هستم و به هیچ قیمتی حاضر نیستم که از ماشین پیاده شوم.» آن روز با بدرقه باشکوه مردم بروجرد به سمت خرمشهر حرکت کرد.

در خرمشـهر اوضاع بسیار آشـفته بود. نیروها سازماندهی نداشتند و معلوم نبود چه وسایلی مورد نیاز اسـت و شـهر چه تسـلیحاتی برای رزمنـدگان دارد. شـریف قنوتی در این شـهر خسـتگی‌ناپذیر کار می‌کرد. به گواه همرزمان لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. کمک‌های مردمی را در مسجد جامع خرمشهر تخلیه کردند.

نیروهای حاضر در شـهر پراکنده و سراسیمه عمل می‌کردند. نیروهای تکاور نیروی دریایی، رزمندگان سپاه و تعدادی از نیروهای مردمی دور حاج‌آقا را گرفتند و ایشان شروع به صحبت کرد. هماهنگی نیروها در خرمشهر مشکل بود. شیخ شریف بلافاصله با یک شور و حال خاصی بالای ماشین جیپی که بیرون مسجد جامع بود، رفت و خطبه غرایی خواند که جمعیت متحول شد. پس از سخنرانی عبا و عمامه‌اش را درآورد و همراه با دیگر نیروها راهی مناطق عملیاتی شد.

دلگرمی نیروها

در آن زمـان مدیریـت او آنقدر خـوب، زیبا و دلنشـین بود که اگر نیروها یک ساعت شیخ را نمی‌دیدند انگار چیزی گم کرده بودند. شیخ و جوان‌های شهر با هم ائتلاف کرده بودند. برای بچه‌های بروجرد و سایر شهرستان‌ها «گروه الله اکبر» و برای بچه‌های خرمشهر «گروه ابوذر» را تشکیل داده بود.

روشن‌بین تأثیر شهید شریف‌قنوتی در عملکرد نیروهای نظامی را اینگونه بیان می‌کند: «روز اول که ما با شیخ شریف به خرمشهر آمدیم، متوجه شدیم متأسفانه خط اول تا حدودی خالی شده. نیروها کمتر تمایل داشـتند که به جلو بروند. معمولاً شـب‌ها نیروها عقب می‌آمدند و روزها جلو می‌رفتند. بعضی وقت‌ها هم عملیات‌های ناموفقی انجام می‌دادند و عقب برمی‌گشـتند. شیخ شـریف نیروها را منظم کرد و عملیات‌ها متعدد و پشت سـر هم انجام شد. به همت این بزرگوار دشـمن پشـت دروازه‌های خرمشهر زمین‌گیر شد.»

> وجـود شـیخ همانقـدر کـه بـرای دوسـتان و همرزمان زیبا بود، برای دشـمنان مایه وحشـت بـود. آنها فکر می‌کردند با کشـتن و شـهادت شـریف قنوتی می‌توانند خرمشهر را تصرف کنند. حقیقـت هم همین بود. پس از شـهادت شـیخ، دشمن توانسـت شـهر را تصـرف کنـد

حضور شیخ مایه دلگرمی همه شـده بود؛ چه نیروهای مردمی و چه نیروهای نظامی از وجود ایشان روحیه می‌گرفتند. حضور این طلبه بی‌ادعا و خیلی سـاده و راحت و شـاد به همه روحیه می‌داد. بچه‌های خرمشـهر وقتـی می‌دیدند طلبه‌ای که همشـهری آنها نیسـت، آمده و به آنان کمک می‌کند، با او انس می‌گرفتند و سعی می‌کردند شبیه او عمل کنند.

فرماندهان عراقی حساسیت عجیبی روی شیخ پیدا کرده بودند. وجود شیخ همانقدر که برای دوستان و همرزمان زیبا بود، برای دشمنان مایه وحشت بود. آنها فکر می‌کردند با کشتن و شهادت شریف قنوتی می‌توانند خرمشهر را تصرف کنند. حقیقت هم همین بود. پس از شـهادت شیخ، دشمن توانست شهر را تصرف کند.

کینه بعثی‌ها از شیخ شریف

مهرماه هر چه رو به پایان می‌رفت، شدت آتش دشمن هم بیشتر می‌شد. خرمشهر از چهار طرف زیر آتش دشمن قرار گرفته بود. موعد چهار روزه بعثی‌ها برای اشغال خرمشهر گذشته بود و در حال نزدیک‌شدن به یک ماه بود.

دستور پیشـروی یگان‌های دشـمن به سوی خرمشـهر در ۲۴ مهـر ۱۳۵۹ صـادر شـد و خیابان ۴۰ متری این شـهر، به‌عنـوان خیابان مرکزی، شاخص تقسیم نیروها و محورها قرار گرفت. با گذشت ساعاتی از روز، نیروهای دشمن از پل خرمشهر عبور می‌کردند و به طرف آبادان می‌رفتند. شریف قنوتی با نیروهای اندکش به شدت مشغول دفاع بود و فریاد می‌زد: «به امام گفته‌ایم تا آخرین نفس می‌جنگیم و مقاومت می‌کنیم.»

دشمن، ماشین حامل شریف قنوتی را در خیابان ۴۰ متری مورد هدف قـرار داد. پس از برخورد هفت ـ هشت گلوله به بدن شـهید، ماشین با آرپی‌جی هدف قرار گرفت و واژگون شـد. رضا آلبوغش که همراه شیخ در ماشین حضور داشت، آن لحظات سـخت و جانـکاه را چنین روایت می‌کند: «ما خودمان را از ماشین بیرون کشیدیم، عراقی‌ها از داخل خانه بیرون ریختند... عراقی‌ها بیشتر متوجه شـیخ شـریف بودند تا من. آنها خوشحال بودند که شیخ شریف را اسیر کرده‌اند. خیال می‌کردند امام خمینی را اسیر کرده‌اند... یکی از عراقی‌ها که فرمانده آنها نیز بود شخصی بلندقامت، تنومند و بسیار ورزیده بود. مثل شمر، با سرنیزه به طرف شیخ شریف حمله‌ور شد. او به محض اینکه به شیخ رسید، از سمت چپ سرنیزه را در شقیقه شیخ فرو برد و چرخاند. از شیخ فقط آیه «انا لله و انا الیه راجعون» شنیده شد. ضربه دوم را که زد، فریاد شـیخ به الله‌اکبر بلند شد، ضربه سوم که پیشانی شیخ را از هم درید. شیخ زبانش را لای دو دندان گذاشت تا آرزوی شنیدن ناله را به دل دشمن بگذارد. عراقی‌ها چشمان او را از حدقه بیرون آوردند ولی صدای ناله شـیخ شریف قنوتی را نشـنیدند. آن سفاک با همان سرنیزه کاسه سر شیخ را جدا کرد. جمجمه‌اش را از جای عمامه برداشت. محاسنش را به خون سرش رنگین کرد. مغز سر شیخ نمایان شد و پس از افتادن کاسه سر به روی آسفالت گرم خیابان ۴۰ متری خرمشهر، مغز سر شیخ نیز روی زمین قرار گرفت، بعد بدن مقدسش به آرامی به حالت نشسته کنار زمین افتاد.»

این آخر کار نبود. بعثی‌های جنایتکار در اطراف بدن مقدس شیخ شریف به رقص و پای کوبی پرداختند؛ هلهله می‌کردند و فریاد می‌زدند: «قتلنا الخمینی، قتلنا الخمینی، ما خمینی را کشتیم...» بعد از شهادت شیخ تلاطم عجیبی در منطقه به راه افتاد. دشمن پیشروی می‌کرد و جنازه شـیخ بین آنها مانده بود. می‌گفتند دشمن پیکر مطهر ایشـان را به بند کشیده و در بعضی خیابان‌ها کشان کشان می‌برد. این جسارت‌ها به بدن شیخ نشـانگر عمق کینه عراقی‌ها از او بود. همین کارها باعث شد خون رزمندگان به جوش بیاید و گروه چریکی «الله اکبر» که تحت امر شهید کار می‌کرد، حمله گسترده‌ای را آغاز می‌کند و پیکر مطهر شریف را از دست عراقی‌ها پس می‌گیرد.

شهیدی با سه پیکر

روز ۲۴ مهر با خون شیخ و یارانش خرمشهر، خونین شهر شد. جسـد مطهر شیخ با حمله مدافعان اسـلام از بعثی‌ها پس گرفته شـد و در روز ۲۷ مهـر ۱۳۵۹ آن بدن مطهر با قبای خونیـن در گلزار شـهدای آبـادان، در میان یارانش غریبانه دفن شد تا برای همیشه مزارش میعادگاه عاشـقان و آزادگان باشد. همچنین یاد این شـهید در دل مـردم اردکان جاودانه مانده به طوری که یادبودی از شهید قنوتی در قبرستان شهدای این شهر ساخته‌اند. مردم که همواره برای زیارت قبور شهدا می‌روند، نخست به زیارت مزار شـهید قنوتی می‌روند. شهید شریف قنوتی در بهشت شهدای بروجرد و در میان خیل مقدس شهدا سنگ یادبودی برای زیارت عاشقان خود دارد، ولی مدفن اصلی این شهید بزرگوار همان‌گونه که گفته شد، در گلزار شهدای آبادان است؛ جایی که شهدای گمنام قبر آن بزرگوار را در بر گرفته‌اند.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید حمید باصری از شهدای امنیت‌پرواز

شهادت را در جبهه می‌جست و در شارجه به آن رسید!

فریده موسوی

اتفـاق غریبی اسـت کـه چند سـال در جبهه‌های دفاع مقدس به دنبال شهادت باشـی و عاقبت آن را در شـارجه امارت به دسـت بیاوری! این اتفاق عجیب برای شهید حمید باصری افتاده است. یکی از رزمندگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از نوجوانی در جبهه‌های جنگ حضور یافـت و بارها تا مرز شـهادت پیش رفت، اما قسـمت بود بمانـد و در کسـوت یک نیروی امنیت پرواز در حادثه سقوط یک فروند هواپیمای ایرانـی در روز ۲۱ بهمن سـال ۸۲ در شـارجه امارات به شهادت برسـد. برای دانستن بیشـتر از زندگی و منش شـهید حمید باصـری گفت‌وگوی مختصـری بـا خانـواده شـهید انجـام دادیـم که ماحصلـش را پیـش رو دارید.

خانه‌ای که حسینیه شد

خانه پدری شهید باصری در منطقه ۱۷ قرار دارد. خانه‌ای که اکنون پارکینگ آن تبدیل به حسینیه حضرت زهرا(س) شده است. در آنجا سـاعتی میهمان عباس باصری برادر و فرخنده باصری مادر شـهید می‌شویم. مادر بیمار اسـت و نمی‌تواند زیاد حـرف بزند. با این وجود در خصوص شـهیدش می‌گوید:

> حمید همیشه می‌گفت در جنگ ویرانگری اسـت. اما اگر در طرف حق باشـی می‌توانی با جنگیدن حق را به دسـت بیـاوری. برادرم بـا چنیـن دیدگاهـی ماه‌هـا در جبهه‌هـای جنگ حضـور یافت. عمـر و جوانـی‌اش را در مسـیر سـخت جهاد سـپری کـرد و به نظر مـن شـهادتش در شـارجه امارات، مزدی بود که خدا به خاطر جهاد خالصانه‌اش بـه او عطا کرد

پسرم تا پنج سالگی نمی‌توانسـت راه برود. خیلی دکتـر بردم و خیلی نـذر و نیاز کردم تا اینکه خوب شـد. نمی‌دانـم چه حکمتی در زندگی او بود کـه در مقاطع مختلف گره در کارش می‌افتاد. بعدها که ازدواج کرد، تا مدتی نمی‌توانست بچه‌دار شود. باز هم نذر و نیاز کردیم تا خدا دو پسر به او و همسرش داد. یکی از نوه‌هایم ۷۰ به دنیا آمد و دیگری متولد سال ۷۳ است.

ورودی سال ۵۹

عباس باصری برادر شهید در ادامه از زندگی جهادی بـرادرش اینطور تعریـف می‌کند: حمید متولد سـال ۴۴ بود. موقـع انقلاب ۱۳ سال داشـت. اما به قدر خودش فعالیت می‌کرد. سـال ۵۹ ارتباطش را با سپاه آغاز کرد و از سـال ۶۱- ۶۰ هم بـه جبهه رفت. می‌توانم بگویم از وقتی که پایش به جبهه باز شد، تا زمانی که جنگ ادامه داشت، حمید به جبهه می‌رفت. چند بار هم مجروح شد. یکبار پرده گوشـش پاره شـد. بار دیگر روی مین رفت و پایش مجروح شد. اما جبهه و جنگ را رها نکرد. برادر شهید خاطراتی را از دوران فعالیت‌های انقلابی حمید به خاطر می‌آورد؛ زمانی که هر دو با هم در یک کتابخانه مشغول بودند و در سنین نوجوانی فعالیت می‌کردند.

عباس باصری می‌گویـد: کوچک بودیم، اما با حرارت در تظاهرات ضد طاغوت شـرکت می‌کردیم. برادرم دوستانی داشت به نام‌های اکبر قاصد، ابوالفضل احمدی و... که هم سن و سال بودند و دوران انقلاب و جنگ را با هم فعالیت می‌کردند. برخی از همین دوسـتان برادرم در دفاع مقدس به شهادت رسیدند.

گارد امنیت پرواز

بعد از پایان دفاع مقدس، شهید حمید باصری عضو گارد امنیت پرواز می‌شـود و خدمت را در قالـب دیگری پی می‌گیرد. مادر شـهید می‌گوید: من شش پسر و سه دختر دارم، در زمان جنگ غیر از حمید پسران دیگرم هم به جبهه رفتند و حمید و یکی دیگر از برادرانش مجروح جنگ بودند. اما قسمت بود حمیدم بماند و بعد از جنگ به شـهادت برسد. مادر ادامه می‌دهد: حمید جوان شوخ‌طبعی بود. هنوز بچه‌های دیگر تکه کلام‌های او را تکرار می‌کننـد. ارادت خاصی هم بـه ائمه اطهار و خصوصاً امام سـجاد(ع) داشت و وقتی در مأموریت‌ها نگرانش می‌شدم، می‌گفت مادر هیچ اتفاقی برایـم نمی‌افتد. اگـر هم افتاد قسمت بوده و باید راضی به رضای خدا باشیم. فقط دو سال مانده بود حمیدم بازنشسته شود که شهید شد. می‌گفت اگر بازنشسته شدم، بچه‌ها را برمی‌دارم و به کربلا می‌رویم. برادر هم می‌گوید: شوخ‌طبعی حمید زبانزد بود. هر وقت می‌خواهیم از او یاد کنیم یا خاطره‌ای از حمید به یادآوریم، ناخودآگاه به یاد صفا و شـوخ‌طبعی‌اش می‌افتیم. برادرم به پدر و مادرمان خیلی احترام می‌گذاشـت و سعی می‌کرد همیشه دل آنها را به دست بیاورد.

شهادت در شارجه

شهید حمید باصری ۲۱ بهمن ماه ۱۳۸۲ در سانحه‌ای که برای یک فروند هواپیمای ایرانی در فرودگاه شـارجه اتفاق افتاد به شـهادت رسید. رزمنده‌ای که چند سال از عمرش را برای پاسداشت ایران اسلامی در جبهه‌های دفاع مقدس گذرانده بود، عاقبت شـهادت را جایی در آغوش کشـید که هیچ کسـی تصورش را نمی‌کرد. برادر شـهید می‌گوید: حمید همیشه می‌گفت در جنگ ویرانگری اسـت. اما اگر در طرف حق باشی می‌توانی با جنگیدن حق را به دسـت بیـاوری. حق دادنی نیست، گرفتنی است. برادرم با چنین دیدگاهی ماه‌ها در جبهه‌های جنگ حضور یافت. عمر و جوانی‌اش را در مسـیر سخت جهاد سـپری کرد و به نظر من شهادتش در شـارجه امارات، مزدی بود که خدا به خاطر جهاد خالصانه‌اش به او عطا کرد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۱۱

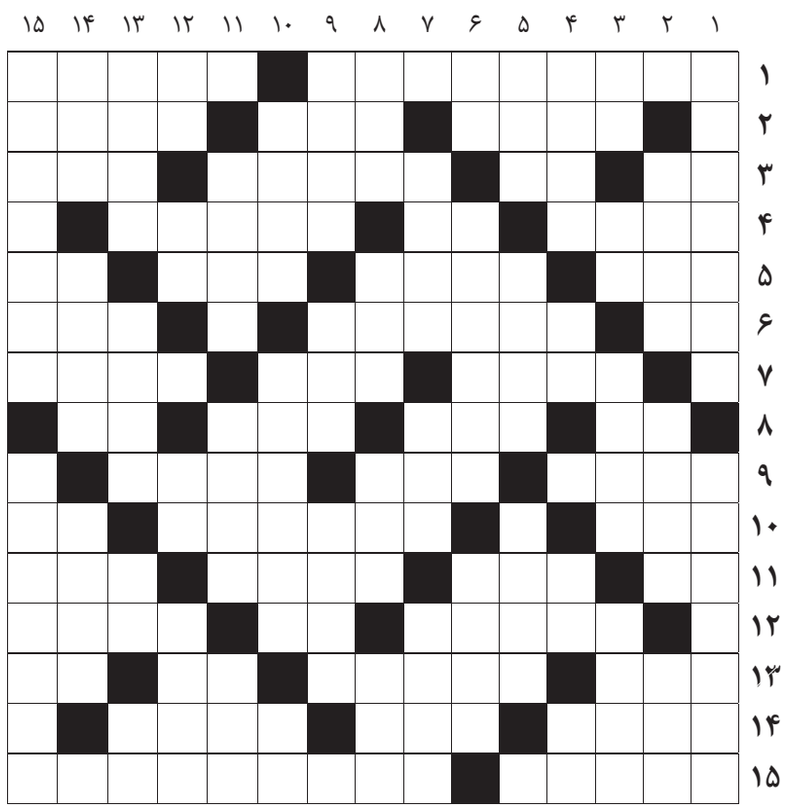

از راست به چپ

■ ۱ـ حشـره‌ای که از فرآورده‌اش در صنایع نسـاجی اسـتفاده می شـود- نمک‌ها ■ ۲ـ جنگ و جدل- با آچار باز می‌شـود- بخیل ■ ۳ـ زمینـه- بز نر- نفـرات- پـدر آذری ■ ۴ـ جمع وزیـر- تکرار حرفی- بیمـاری زردی ■ ۵ـ شیر درنده- خواهان- جام ورزشی- آب بند ■ ۶ـ واحد پول ژاپن- از ورزش‌های رزمی- علف خوردن حیوانات ■ ۷ـ از شهرهای استان گیلان- حاجت و مقصود- قصه گو ■ ۸ـ مردن بر اثر غصه- دندان فیل- جرح- خرد و کوچک ■ ۹ـ ثمره و محصول- دندان روی آن استوار است- اندیشیدن ■ ۱۰ـ بیماری مسری خطرناک- آبجی- کشیش ■ ۱۱ـ رمق آخر- عمیق- از ماه‌های پاییزی- کدر ■ ۱۲ـ از گیاهان خزنده، رنگ گل‌هایش آبی و صورتی و در درمان سرماخوردگی موثر است- ناشـنوا- راه راه ■ ۱۳ـ آزاد- پیشـینه- برج کج- نقش تئاتری ■ ۱۴ـ جمله دستوری- محافظ گل- نزاع و درگیری ■ ۱۵ـ وسیله آبخوری- قسمتی از مغز که قشر آن را با نخاع مرتبط می‌کند

از بالا به پایین

■ ۱ـ بزرگترین فرقه مسیحیت- از شهرهای کانادا ■ ۲ـ آراسته- حریر- علامت فعل استمراری ■ ۳ـ فلز سرخ- کهنه و پوسیده- پرهیزگاری- وسیله روفتن برف ■ ۴ـ تکیه داشتن- از حروف انگلیسی- کوچکترین واحد انتقال صفات- حرف انتخاب ■ ۵ـ یار کلنگ- اقبال و بخت- از مشتقات نفت ■ ۶ـ گل محمدی- سردار و سپهبد- پهن و وسیع ■ ۷ـ دیکته- بدن و هیکل- غذای ایرانی ■ ۸- سارشک- از حروف یونانی- مرغ سعادت- واحد شمارش نان ■ ۹ـ از خطوط قدیمـی- بیهوده و اضافه- مجموعـه‌ای از ارتباطات ■ ۱۰ـ ربع هر چیزی- سـعادتمند- تصدیق روسی ■ ۱۱ـ جلا دادن- جدید و امروزی- محافظ سم اسب ■ ۱۲ـ مرکز اعصاب- بالای فرنگی- خوب و نیک- از میوه‌های آبدار ■ ۱۳ـ زبان- بنده و نوکر- مغز- کلمه درد کشیدن ■ ۱۴ـ نشانه- از آلات آرایش قدیمی- حیوان باربر ■ ۱۵ـ محاسب- به دست آوردن آگاهی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۳		۵				
۱		۲		۶				
						۲	۸	۷
	۳		۵					۹
	۸						۵	
	۶		۴		۹			
							۲	
۶				۸		۱	۴	
۵				۱	۶			

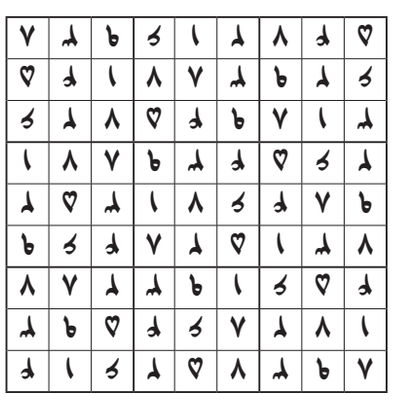

جدول کلمات متقاطع
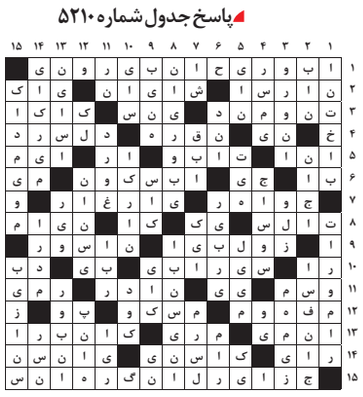
پاسخ جدول شماره ۵۲۱۰